

حافظ و سلطان احمد جلاير

۱۶۴-۱۶۱

چکیده: مناسبات شعری حافظ با شاعران پیش از خود و نیز معاصرانش، از دیرباز جزو مباحث عرصه حافظ‌پژوهی بوده است. یکی از این شاعران معاصر حافظ، سلطان احمد بن شیخ اویس جلايری است که با حافظ مکاتبه و مرادده شعری داشته و حافظ در مطلع یکی از اشعار خویش از وی نام برده است. اکنون که پس از چندین قرن، هفت دفتر از اشعار سلطان احمد جلايری در قالب دیوانی پدید آمده و به چاپ رسیده، فرصتی مغتنم است تا مناسبات شعری میان حافظ و این سلطان غزل‌گو بررسی گردد.

کلیدواژه: حافظ، سلطان احمد جلايری، هفت پیکر، مناسبات شعری

Hafez and Sultan Ahmed Jalāyir

Farzad Ziyaie Habibabadi

Abstract: Hafez's poetic relationships with poets before him and his contemporaries have long been among the topics of Hafez studies. One of these contemporary poets of Hafez is Sultan Ahmad bin Sheikh Owais Jalāyir, who had a correspondence and a poetic relationship with Hafez, and Hafez mentioned him at the beginning of one of his poems. Now that after several centuries, seven books of poems by Sultan Ahmad Jalāyir have been found and published in the form of a divan, it is a great opportunity to examine the poetic relations between Hafez and this lyrical poet.

Keywords: Hafez, Sultan Ahmad Jalāyir, Haft Peikar, Poetic Relationships

احمد شیخ اویسی حسن ایلخانی	احمد الله علی معدلکة السلطان
آن که می زبید اگر جان جهانش خوانی	خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد
مرحبا ای به چنین لطف خدا ارزانی	دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد
دولت احمدی و معجزه سبحانی	ماه اگر بی تو برآید به دو نیمش بزنند
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی	جلوه بخت تو دل می برد از شاه و گدا
بخشش و کوشش خاقانی و چنگیزخانی	برشکن کاکل ترکانه، که در طالع تست
بعد منزل نبود در سفر روحانی	گرچه دوریم، به یاد تو قدح می گیریم
حبذا دجله بغداد و می ریحانی	از گل پارسیم غنچه عیشی نشکفت
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی	سر عاشق که نه خاک در معشوق بود
که کند حافظ از او دیده دل نورانی	ای نسیم سحری خاک در یار بیار

احمد شیخ اویسی حسن ایلخانی، که حافظ در مطلع این شعر، خدا را به خاطر عدالت او شکر کرده (!) به سال ۷۵۹ ق دیده به جهان گشود، در ۷۸۴ ق بر تخت سلطنت و در ۸۱۳ ق بر مرکب چوبین نشست؛ اما چنان که دیده حافظ، نادیده به اقبال او ایمان آورده بود، بخت با او یارگشت و خلاف «سقاکی ها و آقاکی ها» که مورخان در باب او گزارش نموده اند، به لطف حافظ و همین شعر وی، در ادب فارسی حُسن شهرت یافت. شگفتا که دیوانی مفصل نیز، در هفت دفتر، که در زمان حیات وی به دست کاتب سلطان نوشته شده، از او بر جای مانده است! این دیوان، که اخیراً به کوشش آقای دکتر علی فردوسی و خانم دکتر ساناز رجیبیان تصحیح شده و با بهای «نیم میلیون تومان» به بازار آمده است، پس از مقدمه ای سرسام آور، در ۲۹۸ صفحه ۳، شامل این هفت دفتر است:

۱. الهدایه [صح: الهدایه]؛ ۲. کنوز العشاق؛ ۳. الشَّرَقِیَّات؛ ۴. البدِیَّات؛ ۵. المقدمه [صح: المقدمه]؛ ۶. الغریبَات؛ ۷. لوامع الانوار. پس از این هفت دفتر، هشت صفحه نیز با عنوان «شعرهای افزوده بر

۱. این شعر در اغلب چاپ های دیوان حافظ، جزو غزلیات آمده، اما شادروان دکتر نیساری در «دیوان حافظ» (بر اساس چهل و هشت نسخه خطی سده نهم، دو جلد در یک مجلد، انتشارات سینانگار، چاپ اول، تهران، اسفند ۱۳۷۷، ص ۵۶۶) آن را جزو قصاید آورده اند، بنابراین طبیعی است که در «دفتر دگرسانیهها در غزل های حافظ» نیز مطرح نشده باشد. می دانیم که در میان غزلهای حافظ اشعاری دیگر نیز هست که درون مایه قصیده دارد، اما چون ابیاتی، در قیاس با قصاید طولانی (!) اندک شمار است، در اغلب دست نویس ها جزو غزلیات آمده است.

۲. رک: هفت پیکر یا دیوان سلطان احمد جلایری، به کوشش دکتر علی فردوسی و دکتر ساناز رجیبیان، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۴۰۱، مقدمه، ص ۲۹۲.

۳. چه می توان کرد؟ هرچه باشد، «سلطان» است؛ پس هم بهای دیوان و هم مقدمه آن باید چند برابر دیوان شاعران دیگر باشد!

هفت پیکر» از نسخه‌های منفرد و کتب دیگر آورده‌اند. در دیوان سلطان احمد که عدد ابیات آن، بدون شمارش «المصاریع»، بر اساس بیت شمارهایی که مصححان نهاده‌اند، ۱۰۷۷۲ است، تقریباً همه انواع شعر از قبیل قصیده، غزل، قطعه، ترجیع بند، مسمط، مثنوی، رباعی و ابیات مفرد دیده می‌شود. در اینجا، کاتب سلطان حنی «مصاریع» جاری شده بر زبان وی را نیز ثبت کرده است! از شگفتی‌ها و در عین حال طنزهای این دیوان این است که کاتب بیچاره، بدون استثنا، در بالای تمام اشعار سلطان، حتی در بالای «مصاریع»، برای تخلید حکومت وی دعا کرده و این عبارت یا عباراتی مانند این را آورده است: «وَلَهُ خَلَدَ اللهُ تَعَالَى مُلْكُهُ وَخِلَافَتُهُ» (!) البته ما را در این مقاله سر نقد اشعار سلطان احمد نیست اما همین قدر اشاره می‌کنیم که خانم دکتر رجیبیان در مقدمه دیوان (ص ۲۰۰ تا ۲۰۳) پس از اشاره به نمونه‌هایی از عیوب لفظی و معنوی شعر سلطان احمد، نوشته‌اند: «نمونه‌های این چینی در دیوان سلطان قریب به صد بیت و در قیاس با تعداد ابیات کل دیوان قابل اغماض است» (ص ۲۰۳). بر راقم این حروف معلوم نشد که ایشان این صد بیت را از کجا آورده‌اند، اما حقیقت این است که دیوان سلطان احمد جلایر، آن گونه که من خواندم و دریافتم، مشحون از ابیات بارد و بی مزه است و به جرأت می‌توان گفت در این دیوان کمتر صفحه‌ای است که از انواع عیوب لفظی و معنوی خالی باشد. اختلال وزن و فساد قافیه نیز در جای جای آن، ذوق را می‌آزارد. اگر خواننده‌ای، این سخن مخلص را باور ننماید، چاره آن است که «نیم میلیون تومان» بپردازد و دیوان سلطان را ابتیاع فرماید و چند ماه از عمر گران‌مایه را در سر آن کند و عاقبت، آن ببند که من دیدم! اکنون برای نمونه این ابیات نغز را که از نتایج طبع روان جناب سلطان است ملاحظه فرمایید:

کاکل مشکین نقاب انداختی!!	در دل ما خیلی تاب انداختی!!
تا نمودی لعل شیرین زنبخ!!	رخنه بر لعل مذاب انداختی!!...
هر که گفستی در مغان!!	آزاده‌ام
بیت‌تکلف احمد از لطف شعر!!	در میان بحر آب انداختی!!

(ص ۵۹۰)

وقتی حضرت سلطان در یک غزل هفت بیتی این همه هنرنمایی کرده، می‌توان حدس زد که در میان ۱۰۷۷۲ بیت، چند بیت از این لون سخنان آمده است. خوانندگان گرامی، در ادامه با نمونه‌هایی از سروده‌های سلطان آشنا خواهند شد. با این همه، پیدا شدن دیوانی کامل و پر حجم از سلطانی «سَقَاکِ اَقَاکِ»، که با علوم و هنرهای دیگر، از جمله نجوم، موسیقی و خوشنویسی نیز آشنایی داشته، به عنوان حلقه‌ای از زنجیره تاریخ ادبیات فارسی، حائز اهمیت است. مطالعه دیوان سلطان احمد جلایر نشان می‌دهد که وی نه تنها ناظمی بسیارگو، بلکه بسیارخوان هم بوده است، چنان که رد پای

شاعرانی چون رودکی، فرخی، عنصری، خاقانی، نظامی، ظهیر فاریابی، شمس طبری، سنایی، انوری، کمال اسماعیل اصفهانی، مولوی، شیخ کمال خجندی، عراقی، سلمان ساوجی، سعدی و حافظ را در اشعار وی می‌توان یافت و شاید با کنکاش بیشتر، نشانی از شاعران دیگر نیز در دیوان وی به دست آید. در این میان، نظم سلطان، بیشترین ارتباط را با شعر «حافظ» دارد که موضوع همین مقاله است. پس از آن ظاهراً توجه سلطان، بیشتر به اشعار «سعدی» بوده است. این موارد را نیز در مقاله‌ای دیگر سامان داده‌ایم و به چاپ خواهیم سپرد. اکنون با یادکرد دو نکته، به سراغ اصل مطلب می‌رویم: نخست آن که در باب ارتباط میان سلطان احمد و حافظ، پیش از این، دو مقاله مفصل توسط مصححان دیوان سلطان نوشته شده است.^۴ در این میان، خانم دکتر رجبیان برآند که در مناسبات شعری بین این دو، همیشه سلطان احمد تحت تأثیر شعر حافظ بوده است. اگرچه سلطان بیست و یک سال پس از وفات خواجه نیز زندگی کرده، اما معلوم است که همه نزدیک به ۱۱۰۰۰ بیت شعر خود را در این مدت نسوده بوده و بخشی از اشعار وی نیز در زمان حیات حافظ سروده شده بوده است. بنابراین، این احتمال نیز منتفی نیست که، دست کم در برخی موارد، ابتدا سلطان نظمی خنک و بی‌رمق گفته باشد و سپس حافظ برای تأدیب و تعلیم وی، بر همان وزن و قافیه و ردیف و با استفاده از همان کلمات و ترکیبات، غزلی آبدار تمهید کرده باشد. نکته دیگر این که، مقاله خانم رجبیان، با وجود تفصیل، همه موارد مشابهت میان این دو متن را در بر ندارد و اساساً مقصود ایشان نیز فقط نشان دادن نمونه‌هایی از این دست بوده است. ما برای آن که دیوان سلطان احمد یک بار به کلی با دیوان خواجه مقایسه گردد و نتیجه آن برای تحقیقات بعدی، در اختیار محققان و به ویژه حافظ پژوهان قرار گیرد، تمام دیوان سلطان را با اشعار خواجه سنجیده‌ایم، اما فقط مواردی را که خانم دکتر رجبیان در مقاله‌شان نیاورده‌اند، ذکر کرده‌ایم. بدین ترتیب، این دو مقاله، مکمل یکدیگرند و برای آگاهی یافتن از همه موارد مشابهت میان اشعار حافظ و سلطان احمد، باید هر دو مقاله را از نظر گذراند.

الف) معانی و مضامین

سروده‌های سلطان احمد به طور کلی دچار فقر معنی است. ارتباطی هم که میان این سروده‌ها با اشعار حافظ هست، بیشتر، مربوط به شباهت‌های لفظی و هم چنین وزن و قافیه و ردیف است. ما موارد معدود زیر را که در حوزه «معانی و مضامین» است، به زحمت در دیوان سلطان یافته‌ایم:

سلطان: به دعا خواسته‌ام دولت دیدار تو را صنع حق خواننده‌ام طلعت دیدار تو را
از کریمی که کرم پیش وجودش عدم است بارها خواسته‌ام صورت دیدار تو را (ص ۳۰۴)

۴. «نامه‌نگاری‌های حافظ و سلطان احمد جلایر»، علی فردوسی، بخارا، ۱۳۹۶، ص ۴۸۱ تا ۵۰۳ و ادامه آن در: بخارا، ۱۳۹۷، ص ۳۲۷ تا ۳۴۶؛ نیز مقاله «بررسی رابطه بینامتنی حافظ و سلطان احمد جلایر»، نسرين امیری عطاآبادی و ساناز رجبیان، نهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعات زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ، ۱۴۰۰.

حافظ: عاشق روی جوانی خوش نخواستہ ام	وز خدا دولت این غم به دعا خواسته ام (ص ۲۶)۵
. سلطان: کاسه، گر زر نبود سهل سفالی کافی	گر صراحی نبود کار بیفتد به گراز (ص ۳۲۱)
حافظ: گنج زر گر نبود کُنج قناعت باقی است	آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد (ص ۱۵۲)
سلطان: نصیحت می کند زاهد که ترک عشق کن احمد	بگور اهد چه می گویی که من خود این هنر دارم (ص ۴۸۹)
حافظ: ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق	بروای خواجه عاقل هنری بهتر از این؟! (ص ۳۱۵)
. سلطان: آغاز و سرانجام ندارد عشقم	چون نیست سرانجام، ندارد آغاز (ص ۵۶۰)
حافظ: ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست	هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام (ص ۲۵۹)

ب) کلمات و ترکیبات

شباهتهای میان نظم سلطان احمد با شعر حافظ، در حوزه کلمات و ترکیبات بیشتر است. در این جا، گاه در طول بیت و حتی گاه در یک مصراع از یک تا چند کلمه در سخن این دو شاعر مانند هم است. گاه نیز مصراع‌های کاملاً مشابه در این دو دیوان دیده می‌شود. در برخی مواضع نیز واژه‌ها عیناً مانند هم نیست، بلکه اندک اختلافی با هم دارد، مانند «نکوخواه» و «نیک خواه» در بیت سوم (دلار رفیق نکوخواه دلبران می‌باش...) .

.سلطان: چه جای یوسف مصری که او کند دعوی	«هزار یوسف مصری» میان چه داری (ص ۳۳۱)
حافظ: ببین که سبب زرخندان تو چه می‌گوید	«هزار یوسف مصری» فتناده در چه ماست (ص ۱۰۸)
. سلطان: منور است جهان از ریاض جنت ما	«حضور مجلس انس است» خاص خلوت ما (ص ۳۳۲)
حافظ: «حضور مجلس انس است» و دوستان جمعند	و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید (نیساری/ ۸۳۷)۶
. سلطان: «دلار رفیق نکوخواه» دلبران می‌باش	انیس همدم غمخوارگان جان می‌باش (ص ۳۳۵)
حافظ: «دلار رفیق» سفر بخت «نیک خواست» بس	نسیم روضه شیراز پیک راهت بس (ص ۲۳۶)
.سلطان: دوش مارا با وصال حالتی خوش دست داد	ساقی آن دم مطربان را «باده‌های مست» داد (ص ۳۶۰)

۵. دیوان حافظ، تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۴ (در این مقاله همه ابیات حافظ به همین چاپ ارجاع داده شده، مگر آن که در جای خود به چاپ‌های دیگر اشاره شده باشد).

۶. دفتر دگرسانیه در غزل‌های حافظ، تنظیم از دکتر سلیم نیساری، انتشارات فرهنگستان زبان فارسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۸۳۷. البته متن مرحوم نیساری «خلوت انس» است، اما از ۳۹ نسخه، ۱۵ نسخه «مجلس انس» آورده‌اند.

حافظ: آنچه او ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم
سلطان: جان نیامد به پسندش که کنم تحسینش
حافظ: «باشد ای دل که» در میکده‌ها بگشایند
سلطان: «گرچه پیرم» نوجوانی در سر است
حافظ: «گرچه پیرم» توشبی تنگ در آغوشم کش
سلطان: روز دیوان که بود محشر نیکان وجود
حافظ: بردم از ره دل حافظ به دف و چنگ و غزل
آیا ممکن است در این بیت سلطان احمد (روز محشر که بود...) نیز واژه «ماجرای»، تحریف «تا جزای» باشد؟ «تا جزای»، از سویی با «روز دیوان»، «محشر» و «بدنام» تناسب دارد و از سویی عیناً مانند کلام حافظ است.

سلطان: «تو» حریف بی وفا «بین که چه در دماغ دارد» (ص ۴۰۰؛ امصراع).

حافظ: «تو» سیاه کم بها «بین که چه در دماغ دارد» (ص ۱۵۵).

سلطان: «فدای» پای تو «بادا هزار جان گرامی» (ص ۴۰۰؛ امصراع).

حافظ: «فدای» خاک در دوست «باد جان گرامی» (ص ۳۵۴).

سلطان: «مطرب بز نوابی» کاهنگ دوست برخاست
حافظ: وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید
سلطان: «آن سیه چرده شیرین» که نظیرش عدم است
حافظ: «آن سیه چرده» که «شیرینی» عالم با اوست
سلطان: شکر ایزد که پس از «مدّت ایام فراق»
حافظ: در شگفتم که در این «مدّت ایام فراق»
سلطان: مگر تو دوش ز مطرب حدیث نشنیدی
«صبا به تهنیت» باغ و بوستان «آمد» (ص ۴۵۰)

حافظ: «مطرب بز نوابی، ساقی بده شرابی» (ص ۳۳۰)

حافظ: «آن سیه چرده شیرین» که نظیرش عدم است

حافظ: «آن سیه چرده» که «شیرینی» عالم با اوست

سلطان: شکر ایزد که پس از «مدّت ایام فراق»

حافظ: در شگفتم که در این «مدّت ایام فراق»

سلطان: مگر تو دوش ز مطرب حدیث نشنیدی

سلطان: «صبا به تهنیت» باغ و بوستان «آمد» (ص ۴۵۰)

- حافظ: «صبا به تهنیت» پیر میفروش «آمد» که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد (ص ۱۸۸)
- سلطان: «ساقیا در گردش» آور جام را بی تکلف بی «تعلل» صبح و شام (ص ۴۵۸)
- حافظ: «ساقیا در گردش» ساغر «تعلل» تا به چند دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش (ص ۲۴۰)
- سلطان: «بنای» عشق ازل «استوار» خواهد بود اساس مهر و وفا پایدار خواهد بود (ص ۵۳۱)
- حافظ: به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت «بنای» عهد قدیم «استوار» خواهم کرد (ص ۱۶۵)
- سلطان: امشبم توفیق یاری داد، دیدم روی تو «لیلة القدری که می گویند، گویا امشب است» (ص ۵۴۱)
- حافظ: «آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است» یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است (ص ۱۱۱)
- سلطان: گر باد حادثه دو جهان را برافکند ما و چراغ دیده، ره انتظار دوست جان دادمش به مزده، محلّ خجالت است جان را چه قدر تا که کنم من نثار دوست (ص ۵۴۱)
- حافظ: گر باد فتنه هر دو جهانرا برافکند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست جان دادمش به مزده و خجلت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست (ص ۱۲۵)
- سلطان: «سال خرم»، «فال» فسخ، عیش باقی، «بخت» یار چتر عالی، حکم نافذ، خیل دشمن ناپدید (ص ۶۲۱)
- حافظ: «سال خرم»، «فال» نیکو، مال وافر، حال خوش اصل ثابت، نسل باقی، تخت عالی، «بخت» رام (ص ۳۹۵)
- سلطان: «ای پادشاه صورت و معنی که» همتت در بهر صنع طبع تو هر دم شناور است (ص ۶۳۰)
- حافظ: «ای پادشاه صورت و معنی که» مثل تو نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش (ص ۲۴۵)^۸
- سلطان: «ای قباي دلربایی سخت زیبا بر تنت» صد هزاران سرو بستانی فدای رفتنت (ص ۶۷۸)
- حافظ: «ای قباي پادشاهی راست بر بالای تو» زینت تاج و نگین از گوهر والای تو (ص ۳۱۷)
- سلطان: احمد ز سوز آتش هجران پرغمی «غافل مشو که کار تو از ناله می رود» (ص ۶۸۹)
- حافظ: حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین «غافل مشو که کار تو از ناله می رود» (ص ۲۱۵)

۸. شاه نعمت الله ولی نیز، این تعبیر را دو بار به کار برده است:

ای تاج فرق شاه جهان خاک پای تو / «وی پادشاه صورت و معنی» گدای تو (دیوان شاه نعمت الله ولی، با مقدمه سعید نفیسی، سیمای دانش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷، ص ۴۲۳) نیز: «ای پادشاه صورت و معنی» گدای تو / وی سید مجتهد یکتا خوش آمدی (همان، ص ۴۷).

سلطان: «چنان نماند چنین نیز [هم] نخواهد ماند» بر آسمان نرود لاشه خر خصوصاً لنگ (ص ۹۳۲)
حافظ: رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند «چنان نماند، چنین نیز هم نخواهد ماند» (ص ۱۹۰)^۹

ج) وزن، قافیه، ردیف

چنان که در بخش نخست این مقاله نیز گفتیم، بیشترین ارتباط میان سروده‌های حافظ و سلطان احمد جلایر، در وزن و قافیه و ردیف دیده می‌شود و این امر بدین خاطر است که سلطان اساساً ناظمی صورت‌گراست و گویا همین قدر که ابیاتی به ظاهر بر وزن و قافیه و ردیف اشعار خواجه، یا سخنوران دیگر، بر هم بندد برایش کافی است. پس باید توجه نمود که قوت طبع سلطان سفاکِ آفاک، بیش از این نبوده است و از او به همین اندازه باید انتظار داشت.

سلطان: رخ به مستان کی نماید ساغر مشکین نفس

تا شود خورشید گردون منجلی و مقتبس (ص ۳۳۰: ۷ بیت)

حافظ: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس (ص ۶-۲۳۵: ۹ بیت)

قوافی مشترک: نفس (سلطان: مشکین نفس، حافظ: مشکین کن نفس)، جرس، بس، عسس، [فریاد] رس، کس.

سلطان: ای دل صبور باش که گردی چو من صبور

با آن که عشق با تو درآمد مکن غرور (ص ۳۵۰ / ۷ ب)

سلطان احمد سه بیت از این غزل را در صفحه ۳۶۵ نیز تکرار کرده است. در آنجا، یک مصراع آمده که با آنچه در صفحه ۳۵۰ آمده به کلی متفاوت است و آن مصراع، به اندک اختلاف، با مصراعی از حافظ یکسان است:

دیدم که مرغ صبح به گلبانگ آذری «گلبانگ زد که چشم بد از روی تو به دور»

حافظ: دیگر ز شاخ سرو سهی، بلبل صبور «گلبانگ زد که چشم بد از روی گل به دور» (ص ۲۲۸: ۷ ب)

علاوه بر این مصراع با این مایه مشابهت، قوافی مشترک میان این دو غزل عبارتند از: صبور، [مکن] غرور، نور، حضور، هو الغفور.

سلطان: گر بگذری به گوشه جانان و بنگری

باید که هرچه از تو بخواهند بسپری (ص ۳۰۹: ۸ ب)

۹. مصححان در حاشیه دیوان سلطان احمد یادآوری کرده‌اند که این مصراع (چنان نماند...) متعلق به حافظ است، اما هم در شعر سلطان احمد و هم در شعر حافظ واژه «هم» (... چنین نیز هم...) را از قلم انداخته‌اند.

حافظ: خوش کرد یاوری فلکت روز داوری

تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری (ص ۳۴۲؛ ۹ ب)

قوافی مشترک: بگذری، داوری.

. سلطان: دلا مصاحب زندان بی‌نوا می‌باش

حریف مجلس جام جهان‌نما می‌باش

[...]

«تو نیز همچو نسیمی گره‌گشا می‌باش» (ص ۳۱۷؛ ۷ ب)

حافظ: به دور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش

به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش

چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان

«تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش» (ص ۲۳۹؛ ۷ ب)

دیگر قوافی مشترک: [جام] جهان‌نما، پارسا، [رحمت] خدا. گفتنی است که سلطان احمد در غزلی

دیگر، همین وزن و ردیف را آورده، ولی قافیه را تغییر داده است:

دلا رفیق نکوخواه دلبران می‌باش

انیس همدم غمخوارگان جان می‌باش (ص ۳۳۵)

. سلطان: پرورده با تنعم در مرغزار شاهی

گر غنچه در گشاید خندد بهار شاهی (ص ۳۴۶)

حافظ: ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی

در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی (ص ۳۶۸)

در اینجا وزن دوغزل یکسان است. غزل سلطان دارای ردیف است، اما حافظ در این غزل خویش تنها

به قافیه بسنده کرده است.

. سلطان: منم که دامن عزلت گرفتگاه من است

محلّ عشق به هر دو جهان پناه من است (ص ۳۲۱؛ ۵ ب)

حافظ: منم که گوشه میخانه خانقاه من است

دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است (ص ۱۲۲؛ ۷ ب)

قافیه‌های مشترک: گاه (سلطان: گرفتگاه؛ حافظ: تکیه‌گاه)، [خدا] گواه.

.سلطان: مقصد جان عاشقان دیدن آن لقای تو

ورد زبان بیدلان از دل و جان ثنای تو (ص ۴۸۷؛ ۷ب)

حافظ: تاب بنفشه می دهد طره مشک‌سای تو

پرده غنچه می درد خنده دل‌گشای تو (ص ۳۱۸-۹؛ ۸ب)

قافیه‌های مشترک: گدای، سرای، جای. در این میان، «طره دل‌ربای تو» در شعر سلطان احمد با «طره مشک‌سای تو» در شعر حافظ ارتباط این دو غزل را بیشتر کرده است.

.سلطان: «عمری است تا» ز درد تو «من لاف می‌زنم»

در آرزوی وصل تو جانی همی‌کنم (ص ۳۲۷؛ ۶ب)

حافظ: «چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم»

کز چاکران پیر مغان کمترین منم (ص ۲۷۸-۹؛ ۹ب)

قافیه‌های مشترک: مسکنم، [چو] سوسنم، نشیمنم، برافکنم، منم. در این میان، بیت پنجم سلطان احمد جالب توجه است. سلطان در مصراع دوم این بیت می‌گوید: از غنچه‌های صبح، «بکارت» برافکنم. حافظ در بیت هم قافیه با این بیت، گفته است: در بزم خواجه «پرده زکارت» برافکنم. تناسب این دو تعبیر نیز، نشانی دیگر از ارتباط میان این دو غزل است.

.سلطان: صبحگاهان که برآید شه خاور به شعاع

نور گیرد همگی خلوت و کاخ ابداع... (ص ۳۲۶؛ ۶ب)

حافظ: بامدادان که ز خلوت‌گه کاخ ابداع

شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع... (ص ۲۵۰؛ ۸ب)

قوافی مشترک: شعاع، ابداع، [سلطان: صد؛ حافظ: هزاران] انواع، [زهره به آهنگ] سماع، نزاع، اوضاع، شاه شجاع. جز این، سلطان احمد در بیتی گفته است: «در زوایای فلک سگه خوبیت زدند» و حافظ گفته: «در زوایای طریخانه جمشید فلک...»؛ که همه این مشابهت‌ها، نشان ارتباط میان دو غزل است.

.سلطان: ای خوشا دل که رفیقی به جهان حاصل کرد

گوشه عشق و خرابات فنا منزل کرد (ص ۳۲۶؛ ۷ب)

حافظ: بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد (ص ۱۶۴-۵؛ ۷ب)

قوافی مشترک: حاصل، منزل، دل، باطل، مشکل.

.سلطان: بی تو ای حاصل دل «جان و جهان» را چه کنم

مایه جان تو بدی کلفت جان را چه کنم (ص ۳۲۷)

حافظ: بی تو ای سرور روان با «گل و گلشن» چه کنم

زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم (ص ۲۸۰)

ارتباط میان این دو غزل، تنها از حیث «وزن و ریف» است. با این همه، چنان که می بینیم، هر دو شاعر در مطلع غزل خویش، دو چیز را مورد پرسش قرار داده اند: سلطان احمد «جان و جهان» را و حافظ «گل و گلشن» را؛ و این نیز از نشانه های ارتباط میان این دو غزل می تواند باشد.

.سلطان: هر که دل را به کمندان ظلام اندازد

با دل خویشتن او خویش به دام اندازد (ص ۳۲۷؛ ۶)

حافظ: ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد (ص ۱۷۵؛ ۸)

قوافی مشترک: ظلام، دام، جام، [سلطان: پرده به؛ حافظ: پرده] شام، کدام، [شرب] مدام.

.سلطان: «منم که» دل به تو دادم خدا گواه من است

ز روی صدق بر این آستان جباه من است (ص ۳۳۰؛ ۵)

حافظ: «منم که» گوشه میخانه خانقاه من است

دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است (ص ۱۲۲)

قوافی مشترک: [خدا] گواه، گناه، عذرخواه.

.سلطان: جهان از خرمی چون بوستان شد

حمل در سایه سنبل نهان شد (ص ۳۳۳؛ ۸)

حافظ: دل از من برد و روی از من نهان کرد

خدا را با که این بازی توان کرد (ص ۱۶۶؛ ۸)

در اینجا وزن و قافیه، یکسان، و ردیف، متفاوت است. ظاهراً به همین جهت نیز کلمات قافیه تحت تأثیر ردیف ناهمگون، چندان شباهتی باهم ندارند و بیش از دوواژه یکسان در قافیه (نهان و ناتوان) دیده نمی شود.

.سلطان: «شهری است پر» ز خوبان کویی است پر تجلی

مجنون کدام باشد چون عاشق است لیلی

بر دیر وصل جانان کانجا نگارخوان شد

«مشکل توان رسیدن» از راه زهد و تقوی (ص ۳۳۷؛ ۷ب)

حافظ: «شهری ایست پر» ظریفان وز هر طرف نگاری

یاران صلاهی عشق است گر می‌کنید کاری

هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی

«مشکل توان نشستن» در این چنین دیاری (ص ۳۳۸؛ ۸ب)

این دو غزل، تنها از نظر وزن یکسانند، اما چنان که ملاحظه می‌شود، همسانی میان تعبیری که با حروف سیاه برجسته نشان دادیم، حاکی از ارتباط کامل میان این دو غزل است.

. سلطان: ساقی بیار باده یاقوت فام را

«تابنگری» جلالت صاحب مقام را (ص ۳۳۸؛ ۸ب)

حافظ: صوفی بی‌ا که آینه صافی است جام را

«تابنگری» صفای می لعل فام را (ص ۸ب)

قوافی مشترک: فام، مقام، غلام، جام. در قافیۀ «غلام»، حافظ گوید: ای خواجه بازبین به «ترخم» غلام را؛ و سلطان احمد گفته است: ... چون خواجه «شفیق» که پرسد غلام را؛ که واژه‌های «ترخم» و «شفیق» رابطه این دو شعر را به خوبی نشان می‌دهند.

. سلطان: من در فراق و هجر تو دل ناتوان شدم

«هر گه که» بوی زلف «تو کردم جوان شدم»

«بر منتهای همت» مقصود خاطر

«شکر خدا که» بار دگر «کامران شدم» (ص ۳۳۸؛ ۵ب)

حافظ: هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

«هر گه که» یاد روی «تو کردم جوان شدم»

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا

«بر منتهای همت» خود «کامران شدم» (۲۶۵)

قوافی مشترک: ناتوان، جوان، کامران، نکته دان و ضمان.

. سلطان: چون نظر می‌کنی ای جان نظری بهتر از این

بگذر بر سر ما باگذری بهتر ازین

داده‌ای صبح سلامم ولی از روی جفا
چه شود گر بفرستی قدری بهتر ازین (ص ۳۵۹؛ ۲ب)

حافظ: می‌فکن بر صف زندان نظری بهتر ازین
بر در میکده می‌کن گذری بهتر ازین

در حق من لبت این لطف که می‌فرماید
سخت خوب است ولیکن قدری بهتر ازین (۵-۳۱۴؛ ۷ب)^{۱۱}

. سلطان: شکست زلف تو تا دین سامری بشکست
طلوع حسن تو خورشید خاوری بشکست (ص ۳۸۸؛ ۱ب)

حافظ: کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن
به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن (ص ۳۱۱؛ ۷ب)

البته در اینجا، سلطان احمد همین یک بیت را سروده است. اگر ابیات بیشتری سروده بود، با مقایسه قوافی و تعابیر دو غزل، داوری بهتری در باب ارتباط میان این دو شعر امکان می‌یافت.

. سلطان: مطلع طلعت خورشید همان است که بود
پرتو حسن تو زآن گونه جوان است که بود (ص ۳۸۹؛ ۱ب)

نیز: دُرچ مهر تو بدان مُهر و نشان است که بود (ص ۳۹۸؛ ۱ مصرع)
و نیز: عهد من با لب لعل تو همان است که بود

مهر عشق تو بدان مُهر و نشان است که بود (ص ۴۷۸؛ ۱ب)

حافظ: گوهر مخزن اسرار همان است که بود
حقه مهر بدان مُهر و نشان است که بود (ص ۲۰۸؛ ۸ب)

. سلطان: سلطان ملاحظت سبب پرورش دل
آن روح مجسم که بود نقطه کامل (ص ۳۹۴؛ ۱ب)

نیز: ای روی تو در صورت گل آینه دل

هر لحظه دل از حیرت حسنت متبدل (ص ۳۹۵؛ ۱ب)

۱۱. استفاده از این تعبیر (نظری / گذری / قدری / ... بهتر ازین) به عنوان قافیه و ردیف، هم پیش از حافظ مورد توجه بوده (از جمله بنگرید به: نزهة المجالس، جمال خلیل شروانی، تصحیح و تحقیق دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۷۸) و هم در روزگار حافظ، از جمله در شعر «اسلمان ساوجی»، کاربرد داشته است. پس از قرن هشتم نیز، ظاهراً به پیروی از غزل‌های حافظ، بسامد این قافیه و ردیف در شعر شاعران، فزونی می‌گیرد.

حافظ: دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

یحیی بن مظفر ملک عالم عادل (۲۵۶؛ ۹ب)

اگرچه سلطان احمد در اینجا بیش از دو بیت جداگانه نسروده، اما در همین دو بیت نیز دو قافیه «دل» و «کامل» با غزل حافظ مشترک است.

. سلطان: قمر برآمد و مهتاب گشت و مجلس شد (ص ۳۹۹؛ ۱ مصراع)

شاید سلطان احمد در این فکر بوده، اما فرصت نیافته، که غزلی به پیروی از این غزل حافظ بگوید:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را رفیق و مونس شد (ص ۱۸۴)

آنچه این حدس را تقویت می‌نماید، یکی تکرار لفظی «مجلس شد» در شعر هر دو شاعر است و دیگری مشابهت معنوی «قمر برآمد و مهتاب گشت» با «ستاره‌ای بدرخشید».

. سلطان: خوشا دلی که ز دوران دهر آزاد است

زمام عقل به معشوقه جفا داده‌ست

جهان طلب مکن ای دوست تا چه خواهی کرد

عجوزه‌ای که عروس هزار داماد است

به کوی اهل محبت نشین و فارغ باش

در این سراچه میازان که محنت آبادست (ص ۴۰۴؛ ۵ب)

حافظ: بیا که قصر امل سخت سست بنیادست

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است^{۱۲}

۱۲. علامه فقید، محمد قزوینی، در حاشیه این مطلع اشاره فرموده‌اند که این غزل به استقبال اوحدی سروده شده است: میباش بنده آن کز غم تو آزادست / غمش مخور، که به غم خوردن تو دلشادست... / مده به شاهد دنیا عنان دل، زنهار / که این عجوزه عروس هزار دامادست / بنده می‌افزاید: جز در قصیده اوحدی، این وزن و قافیه و ردیف و برخی تعابیر غزل حافظ، در شعر دیگر شاعران پیش از وی نیز آمده است، از جمله «سعدی» گوید:

هر آن نصیبه که پیش از وجود نهادست / هر آن که در طلبش سعی می‌کند بادست... / گراهل معرفتی دل در آخرت بندی / نه در خرابه دنیا که محنت آبادست / (ر.ک: کلیات سعدی، تصحیح بهاء الدین خزمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳-۶۵۲)؛ همچنین «مجیر الدین بیلقانی» گفته است:

جهان و کار جهان سر به سر همه بادست / خنک کسی که ز بند زمانه آزادست / ثبات نیست جهان را به ناخوشی و خوشی / که او به عهد وفا سخت سست بنیادست / (ر.ک: دیوان مجیر الدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، اردی بهشت ۱۳۵۸، ص ۲۵۶).

مجموعه درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است
... که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشین تو نه این کنج محنت آبادست (ص ۱۱۴؛ ۱۱ ب)

. سلطان: «تفقّدی» که ز لعل تو می رسد ما را
معارضی است عجب، معجز مسیحا را
حلاوت لب بستان فروز رنگینت
مدد دهد به زبان، «طوطی شکرخا را» (ص ۴۰۵؛ ۷ ب)

حافظ: صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سربه کوه و بیابان تو داده ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
«تفقّدی نکند طوطی شکرخا را» (ص ۹۸-۹؛ ۸ ب)

قوافی مشترک: ما، مسیحا، [طوطی] شکرخا، ماه سیمما، شیدا.

. سلطان: به حسن و طلعت خود چشم ما منور کن
سواد دیده جان را به مژده زیور کن (ص ۴۰۶؛ ۹ ب)
حافظ: ز در درآ و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان منور کن (ص ۳۱۰؛ ۱۲ ب)

قوافی مشترک: منور، [عود] مجمر، [چراغ مه] تر (= روشن)، شگر، [از] بر (= از حفظ).

. سلطان: طلوع غنچه آن نوبهار فرخاری
مرا نمونه جان شد چو روح پنداری (ص ۴۰۸؛ ۷ ب)
حافظ: بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ماد و عاشق زاریم و کار ما زاریست (ص ۱۲۷-۸؛ ۱۰ ب)

اگرچه میان این دو غزل، بیش از یک قافیه مشترک (تاتاری) دیده نمی شود و غزل سلطان نیز فاقد ردیف است، اما وجود دو تعبیر تقریباً مشابه، گمان ارتباط این دو شعر را تقویت می نماید؛ آنجا که سلطان احمد می گوید: «چه جای دعوی انگشت نمای بازاری» و حافظ گفته است: «چه جای دم زدن نafe های تاتاریست».

سلطان: خروش نغمه چنگم چه گفت در سحری
که خیز فصل گل آمد زمان پرده دری (ص ۲-۴۱۱؛ ۹ب)

حافظ: طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادت بیبری (ص ۳۴۳؛ ۱۴ب)
قوافی مشترک: سحری، نظری، دگری، ببری، قمری (حافظ: لیلۃ القمری = لیلۃ القمر).

سلطان: دل من فسرد عشقت، نظری بکن خدا را
رمقی نماند جان رارمقی دوی [کذا] مدارا (ص ۴۱۴؛ ۷ب)

حافظ: به ملازمان سلطان که رساند این دعا را
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدارا (ص ۱۰۰-۹۹؛ ۷ب)
قافیه های مشترک: خدا را، مدارا. نکته ای که در اینجا باید یادآوری کنیم، این است که هم در غزل سلطان احمد و هم در غزل حافظ، قافیه و ردیف در هم آمیخته شده، مثلاً حافظ «دعا را، گدارا، خدا را، ما را، شما را» را، که از قافیه و ردیف ترکیب یافته، با «نگارا» و «مدارا» با هم آورده است. عین همین حالت در شعر سلطان احمد نیز دیده می شود.

سلطان: دل من درخور محبت اوست
سرفرازیش می رسد کردن
زآنکه آینه دار طلعت اوست
گردنی را که زیر منت اوست
نوبت حسن می زند ساقی
پنج روزی که هست نوبت اوست
(ص ۴۱۴؛ ۱۱ب)

حافظ: دل سراپرده محبت اوست
من که سردنیاورم به دو کون
دیده آینه دار طلعت اوست
گردنم زیر بار منت اوست
دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست (ص ۱۲۳؛ ۱۱ب)

قافیه های مشترک: محبت، [آینه دار] طلعت، منت، نوبت، [به قدر] همت و حرمت.

سلطان: مه منظر من بر ظرف گوشه بام است
ماهی است که در برج شرف، ماه تمام است (ص ۴۱۵؛ ۷ب)

نیز: تا خال تو در گوشه زنج دانه دام است
عشاق تو را خواب و خورش عین حرام است (ص ۷۶۷؛ ۷ب)

و نیز: دیری که بر او کعبه کند طوف کدام است
یا گوشه عشق است و در آن توبه حرام است (ص ۷۷۵؛ ۵ ب)

حافظ: گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است (ص ۱۱۸-۹؛ ۱۱ ب)
قوافی مشترک با غزل اول: تمام، کدام، نام و [گردش] جام؛ قافیه های مشترک با غزل دوم: حرام و جام؛
و قوافی مشترک با غزل سوم: کدام، حرام، تمام و جام.

سلطان: ای رخت آفتاب عالم تاب نور روی تو ماه ملک رقاب

در میخانه محتسب در بست مددی یا مفتح الابواب (ص ۴۱۵؛ ۱۰ ب)

نیز: بی تو بر من خیال باشد خواب بی تو بر من جهان و جان نه صواب (ص ۸۱۳؛ ۷ ب)

حافظ: می دمد صبح و کله بست سحاب الصبوح الصبوح یا اصحاب

در میخانه بسته اند دگر افتح یا مفتح الابواب (ص ۱۰۳؛ ۸ ب)

قوافی مشترک با غزل اول: در یاب و مفتح الابواب؛ در غزل دوم تنها یک قافیه مشترک با غزل حافظ
دیده می شود و آن، فعل «در یاب» است.

سلطان: گرچه بر عکس وفا داد خبر بیک نسیم

حاش الله که فراموش کنی عهد قدیم (ص ۴۲۰؛ ۷ ب)

حافظ: فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم

که حرام است می آنجا که نه یارست ندیم (ص ۲۹۳-۴؛ ۱۱ ب)

قافیه های مشترک: نسیم، قدیم، مقیم و کریم.^{۱۳}

سلطان: ای صورتت معاین اسرا معنوی

بر خود مباش غزه مبادا که بگروی (ص ۴۲۱؛ ۸ ب)

حافظ: بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی (ص ۳۶۶؛ ۹ ب)

قوافی مشترک: معنوی، نشنوی / بشنوی و دنیوی.

۱۳. البته این غزل سلطان احمد با دو غزل از سعدی نیز ارتباط دارد که در مقاله ای جداگانه به آن پرداخته ایم و آماده چاپ است.

. سلطان: ای چهره تو جان را آورده در حمایت
حق راست بی تکلف با روی تو عنایت (ص ۴۲۷؛ ۹ب)

حافظ: زان یار دلنوازم شکر نیست با شکایت
گر نکته دان عشقی خوش بشنواین حکایت (ص ۱۴۳؛ ۱۱ب)
قافیه‌های مشترک: حمایت، عنایت، روایت، حکایت، بی‌نهایت و ولایت.

. سلطان: ساقیا بلبل خوش‌خون به گلستان آمد
خبر شهر «سبیا» پیش سلیمان آمد (ص ۴۲۸)

حافظ: مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش‌خبر از طرف «سبیا» باز آمد (ص ۱۸۸)
اگرچه در اینجا قافیه دو غزل متفاوت است، اما همسانی ردیف (آمد/ باز آمد) و نیز اشتراک واژه «سبیا»
و مشابهت «بلبل خوش‌خون» و «هدهد خوش‌خبر» در مطلع این دو غزل، از نشانه‌های ارتباط این
اشعار با یکدیگر است.

. سلطان: بنازم آن پری رخ را که با من سرگران دارد
توگفتی چشم مستانش، معاین بقصد جان دارد (ص ۴۳۵؛ ۵ب)

حافظ: بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد (ص ۱۵۷؛ ۱۲ب)
قوافی مشترک: [با من سر] گران، ارغوان، جاودان و کمان.

. سلطان: آفتاب تو را مباد زوال
احسن الله فی جمال جلال (ص ۸-۴۳۷؛ ۷ب)

حافظ: خوش‌خبر باشی ای نسیم شمال
که به ما می‌رسد زمان وصال (ص ۲۵۵؛ ۱۰ب)
قافیه‌های مشترک: جلال و کمال.

. سلطان: کجاست آن بت رعنا که نیست در نظم
که راه محنت او را به دیده می‌سپرم (ص ۴۵۱؛ ۷ب)

حافظ: تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم (ص ۲۷۲؛ ۷ب)

قوافی مشترک: نظرم، (سلطان: می؛ حافظ: همی) سپرم و سرم.

سلطان: رخساره مه شمع فلک نور نقاب است

کز دیدن آن پیش من این دیده حجاب است (ص ۳-۴۵۲: ۵ب)

حافظ: ما را ز خیال تو چه پروای شراب است

خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است (ص ۱۱۰: ۹ب)

قوافی مشترک: نقاب و [زمزمه چنگ و] رباب.

سلطان: گر شبی روشن کند از رخ شبستانم چو شمع

آتش سوزان درافتد در دل و جانم چو شمع (ص ۴۵۵: ۹ب)

حافظ: در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع

شب نشین کوی سربازان و زندانم چو شمع (ص ۱-۲۵۰: ۱۱ب)

قوافی مشترک: گریانم، سوزانم (سلطان: بسوزانم) و زندانم.

سلطان: ز ناظران جمالت نظر دریغ مدار

ز تشنگان لبانت شکر دریغ مدار (ص ۵۳۳: ۲ب)

حافظ: صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار

وزو به عاشق بیدل خبر دریغ مدار (ص ۲۲۵: ۸ب)

قافیه های مشترک: هر سه قافیه شعر سلطان احمد، در شعر حافظ موجود است.

سلطان: ای لعبت «شیرین» که تویی «خسرو» ثانی

سر تا به قدم خوبی و تنسوخ جهانی (ص ۵۷۴: ۹ب)

نیز: ما بر سر هجران تو کردیم جوانی

در هجر جوانی به چه ارزد؟ تو بمانی

تا دعوی اعجاز مسیحا بنمودی

در عرصه تمکین تو شدی «یوسف ثانی» (ص ۶۶۱: ۷ب)

حافظ: گفتند خلائق که تویی «یوسف ثانی»

چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی

«شیرین» ترا ز آنی به شکر خنده که گویم

ای «خسرو» خویان که توشیرین زمانی (ص ۳۶-۳۵۹؛ ۷ب)

تنها قافیه مشترک میان غزل حافظ با این دو غزل سلطان، «ثانی» است، اما چنان که دیدیم، هم سلطان احمد (در غزل اول) و هم حافظ، «شیرین» و «خسرو» را در بیتی از غزل خویش آورده‌اند. در غزل دوم نیز «یوسف ثانی» شباهتی آشکار میان سخن حافظ و سلطان احمد است.

. سلطان: ای نرگس شهلاهی تو در عین قیامت

بر جوی روان سروتو شد صاحب قامت (ص ۳-۶۶۲؛ ۷ب)

حافظ: یارب سببی ساز که یارم به سلامت

باز آید و برهاندم از بند ملامت (ص ۱۴؛ ۹ب)

قوافی مشترک: قیامت، قامت، سلامت، امامت، کرامت و غرامت.

. سلطان: ای آن که هوش داری بشنو نصیحتم را

تا در جمیع عمرت باشی تو در سلامه

گر باورت ز من نیست بشنو حدیث احمد

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ (ص ۷-۶۳۶؛ ۳ب)

حافظ: از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَةَ

هرچند کآزمودم از وی نبود سودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ (ص ۳۲۷؛ ۶ب)

بیت اول سلطان احمد، مُصَرَّع نیست، بنابراین، سه بیت او سه قافیه بیشتر ندارد و این هر سه قافیه (سلامه، ملامه و ندامه) در غزل حافظ نیز دیده می‌شود. ضمناً مصراع «مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ» را پیش از حافظ، سنایی غزنوی^{۱۴} و هم‌زمان با حافظ، عبید زاکانی^{۱۵} هم به کار برده‌اند.

. سلطان: ما مجلس خود را به فراق تو نهادیم

بس قطره بی فایده کز دیده گشادیم (ص ۴-۶۵۳؛ ۷ب)

حافظ: ما درس سحر در ره میخانه نهادیم

محصول دعا در ره جانانه نهادیم (ص ۶-۲۹۵؛ ۸ب)

۱۴. شادروان انجوی شیرازی پس از نقل سه بیت از غزل سنایی، نوشته‌اند: «این سه بیت از سنایی است و تمام غزل وی درخور دقت» (دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۲، ح ص ۳۸۹).
۱۵. رک: کلیات عبید زاکانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، نیویورک، ۱۹۹۹، ص ۱۳۴.

در اینجا، سلطان احمد، تنها از قافیه سود جسته اما حافظ واژه «نهادیم» را به عنوان «ردیف» به کار برده است.

. سلطان: ساقی می آر کآتش دلدار درگرفت

آبی بز که شعله گلنار درگرفت (ص ۶۶۰؛ ۷ ب)

حافظ: ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت

کار چراغ خلوتیان باز درگرفت (ص ۱۳۹؛ ۸ ب)

در اینجا حافظ واژه «گرفت» را به عنوان «ردیف» به کار برده و سلطان احمد فعل مرکب «درگرفت» را ردیف شعر خویش قرار داده است.

. سلطان: عندلیبی که مرا وقت سحر خوش دارد

خوشتر از همنفسی آنکه مشوش دارد (ص ۶۶۶؛ ۷ ب)

حافظ: نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (ص ۱۸۱؛ ۷ ب)

از مقایسه این دو غزل مشخص می شود که اگرچه ردیف آن ها متفاوت است اما از ۸ قافیه، ۶ قافیه مشترک دارند: خوش، مشوش، مهوش، بلاکش، آتش و بی غش.

. سلطان: تا حسن تو را شهرت خوبی به در افتاد

پنهان نکنم قاعده عقل برافتاد (ص ۶۸۲؛ ۹ ب)

حافظ: پیرانه سرم عشق جوانی به سرافتاد

وآن راز که در دل بنهفتم به در افتاد (ص ۱۵۰؛ ۸ ب)

قوافی مشترک: در، بر، جگر و گهر.

. سلطان: سمن از «سنبل» تر بسته نقابی دارد

با من آن نرگس مستانه عتابی دارد (ص ۶۸۷؛ ۷ ب)

حافظ: آن که از «سنبل» او غالیه تابی دارد

باز با دل شدگان ناز و عتابی دارد (ص ۶۰-۱۵۹؛ ۹ ب)

اگرچه این دو غزل بیش از دو قافیه مشترک (عتاب و آب) ندارند، اما آمدن واژه «سنبل» در مطلع هر دو غزل، نشان ارتباط میان آن دو است.

. سلطان: حذر کردن نمی یارد دلم زآن غمزه جادو

از آن پیوسته مجروح است ز تیر آن کمان ابرو (ص ۶۹۹)

حافظ: مرا چشمی است خون افشان زد دست آن کمان ابرو

جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو (ص ۳۱۹)

در اینجا واژه «ابرو» در غزل حافظ، ردیف است اما در غزل سلطان احمد تبدیل به قافیه شده و با کلمات «بازو، گو، او و دارو» هماهنگ گشته است.

. سلطان: نوبهار آمد بیا ای ساقی سیمین بدن

آب می را چون مثال زر بیفشان بر سمن (ص ۷۰۶؛ ۸ب)

حافظ: افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن (ص ۷-۳۰۶؛ ۱۱ب)

قوافی مشترک: سمن، من و چمن.

. سلطان: خدا را عهد ما را زود مشکن

که در راحت فدا بادا سر و تن (ص ۷۹۰؛ ۷ب)

حافظ: چو گل هر دم به بوی جامه در تن

کنم چاک از گریبان تا به دامن (ص ۳۰۵؛ ۹ب)

قوافی مشترک: تن، روشن، من، دشمن و میفکن.

. سلطان: ساقی بیار باده که خاطر مشوشم

مستم کن و رهان ز چهار و نه و ششم (ص ۷۹۱-۲؛ ۵ب)

حافظ: من دوستدار روی خوش و موی دلکشم

مدهوش چشم مست و می صاف بی غشم (ص ۲۷۶؛ ۹ب)

قافیه های مشترک: مشوشم، ششم، آتشم، و شَم (سلطان: فلک و شَم؛ حافظ: مهوشم) و سرخوشم.

. سلطان: با همه لطف ای صنم حوری، پری یا آدمی؟

جان و روحی، جان چه باشند؟ بس عزیز واکرمی (ص ۸۳۸؛ ۸ب)

حافظ: سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی (ص ۳۵۵-۶؛ ۹ب)

قوافی مشترک: آدمی، همدمی، عالمی، غمی (حافظ: بی غمی) و دمی.

پایان سخن

چنان که در این مقاله دیدیم، میان اشعار حافظ و سلطان احمد جلایر، شباهت‌های فراوان هست. از سوی دیگر، همان گونه که از خلال اشعار سلطان احمد در همین مقاله نیز پیداست، وی ناظمی قافیه‌بند بیش نیست. بنابراین، اگر فرض را بر این بگذاریم که در برخی از این موارد، سلطان احمد تحت تأثیر حافظ بوده، آشکار است که وی در بیشتر مواضع، تنها ظاهر سخن حافظ را مد نظر داشته و به پیروی از وزن، قافیه و ردیف غزل‌های او بسنده نموده است. فقر معنا و انواع عیوب لفظی و معنوی در سروده‌های سلطان، سبب شده تا اشعار وی در حوزه معانی و مضامین، کمترین شباهت را با سخنان بلند خواجه شیراز داشته باشد. با این همه، یافته شدن دیوانی مفصل از این پادشاه مغول، به مثابه حلقه‌ای از زنجیره شعر فارسی، بی‌اهمیت نیست. همچنین مقایسه این دو دیوان، برای ثبت در کاتامه حافظ پژوهی، امری لازم و بایسته بوده است.